

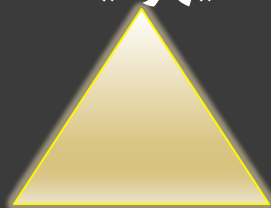
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلام علیکم

خوش آمدید

یاد آوری های آغازین :

۱. نقش خلفا، حاکمان، پادشاهان و استعمارگران در «مذهب تراشی»
۲. شعار و سیاست «فرق تسد»
۳. «تحریف معنوی» و کژ اندیشی های مذهبی
۴. ظهور مسلک ها و مکاتب نو در دو قرن اخیر
۵. شکل گیری و ترویج فرق و مسلک ها در میان مسلمانان
۶. اهداف سیاسی - فرهنگی سیاستمداران در حمایت از مسلک های ساختگی
۷. فعالیت گسترده مثلث شوم: یهودیت



فرق انحرافی و ضاله

مسیحیت

چرا شیخیه؟

- کژ اندیشی و انحرافات اعتقادی
- بد نام کردن شیعه امامیه اثنا عشریه
- تعصب مذهبی (قبول نداشتن دیگران)
- برافراشتن علم اختلاف
- افزایش تبلیغات و ترویج افکار ویژه
- رویارویی و مخالفت با اجتهاد رایج
- نشر آموزه‌های انحرافی در ارتباط با امام عصر (ع)
- فتاوی فقهاء و تکالیف مقلدان

شناسه :

شیخیه

کشفیه

پایین سری

احسائییه

رکنیه

۱. وجه نامگذاری به شیخیه

الف) انتساب به شیخ احمد فرزند زین الدین (رجب ۱۱۶۶ -
ذیقعدہ ۱۲۴۱ هـ ق)

ب) اصرار بر نام نهادن خود به «شیخی»

۱. سخن ابوالقاسم خان ابراهیمی در پاسخ به تقاضای خطیب
مشهور آقای فلسفی:

۲. متن تقاضای حجه الاسلام فلسفی در تاریخ ۱۳۲۸/۱۱/۲۷:

« تقاضا دارم موافقت نمائید که دیگر شما و دوستان شما به کلمه
«شیخیه» خوانده نشوند و این سخن که موهم جدایی و بوی
اختلاف می‌دهند، از میان فرقه ناجیه اثنی عشری برداشته
می‌شود». (فلسفیه «نامه آقای فلسفی به ابوالقاسم خان»)

۳. پاسخ ابوالقاسم خان ابراهیمی در تاریخ سه شنبه ۱۴ رجب المرجّب سال ۱۳۶۹ هـ ق :

«... اما در مورد تقاضایی که فرموده‌اید که موافقت نمایم بعد از این ما را بکلمه «شیخیه» نخوانند سابقاً در همین رساله عرض کردم که این اسامی بوضع خاصی از طرف ما نیست و بر زبان عام و خاص اینطور جاری شده و خداوند اینطور خواسته و باختیار دعاگو یا دیگری نیست و از این قبیل اسامی و شهرت‌ها هر کدام که بدون مناسبت باشد مثل لقب‌ها که اشخاص در شناسنامه‌ها بر خودشان وضع می‌کنند و شهرت می‌دهند ممکن است همین که تغییر دادند تدریجاً فراموش شود یا اگر بواسطه صفت و عادت خاصی شهرتی پیدا کرده‌اند همین که آن صفت را ترک کردند تدریجاً آن شهرت هم تمام می‌شود ولی بعضی نسبت‌ها و القابی که از روی مناسبت و حقیقت و طبیعت خداوند بر زبان‌ها جاری کرده، این‌ها از میان نمی‌رود و فراموش نمی‌شود مثل نسبت شیخی که تا دنیای دنیاست هر جا که مردم کسی را ببینند که اظهار اخلاص نسبت به آن شیخ جلیل‌القدر بزرگوار می‌کند، می‌گویند شیخی است) (فلسفیه، ص ۲۶۹-۲۷۰).

۲. وجه نامگذاری شیخیه به «کشفیه»

سید کاظم رشتی (جانشین شیخ احمد احسائی) می‌نویسد:

«مراد از شیخی یا کشفی اصحاب شیخ بزرگوار الشیخ احمد بن زین العابدین احسائی می‌باشند و منسوبین به آن کشفیه موسومند، چرا که خداوند سبحان، حجاب جهل و کوری در دین را از بصیرت‌ها و چشم‌های ایشان برداشته و ظلمت شک و ریب را از قلوب و ضمائر آنها برطرف کرده است.» (دلیل المتحیرین، سید کاظم رشتی، ص ۱۰-۱۱؛ ترجمه‌ی کتاب، ص ۱۶-۱۷، زین‌العابدین خان ابراهیمی، چاپ دوم، چاپخانه سعادت کرمان، بی تا، و نیز در آن آمده است:

«... و این اسم یعنی کشفیه اگر چه اصولاً شایسته‌ی همان کسانی است که چنین شأنی دارند چه قبل از شیخ و چه بعد از ایشان که از آنجناب نگرفته‌اند، لیکن غالباً در شیخیه استعمال می‌شود؛ همان.»

۳. وجه نام گذاری شیخیه به «پاین سری» :

حاج محمد خان کرمانی (رهبر شیخیه کریمخانیه / کرمانیه)
می نویسد :

«چون شیخ مرحوم مادام که در کربلا بودند نماز را به جهت حرمت
امام (ع) پشت سر امام می کردند... و مخالفان ایشان مساوی با
امام ایستادن را تجویز کردند، بلکه پیش روی قبر امام نماز
کردن را تجویز کردند... بالاسری کسی است که شیخ را و سید
را و اتباع ایشان را در اقتدا کافر می دانند!» (هدایه الطالبین،
کرمانی، حاج محمد خان، طبع دوم، چاپخانه سعادت کرمان، بی تا، ص
۸۳-۸۵.

۴. وجه نام گذاری شیخیه به «احسائییه»:

انتساب به شیخ احمد مشهور به «احسائی»

۵. وجه نام گذاری شیخیه به «رکنیه»

طرح مسئله ارکان اربعه، به ویژه «رکن رابع»

اجمالی از زندگی نامه شیخ احمد احسائی

۱. ولادت (رجب ۱۱۶۶) در روستای «مطیرفی» واقع در منطقه «الأحساء» در شرق حجاز (عربستان)
۲. سابقه تشیع نیاکان وی جدّ چهارم او به نام «داغر»
۳. یادگیری خواندن و نوشتن نزد پدر
۴. آموختن مقدمات ادبیات عرب نزد شیخ محمد بن شیخ محسن در روستای «قُرین» (یک فرسخی زادگاهش)

۵. وضعیت نابهنجار زندگی اجتماعی - دینی مردم منطقه
شیخ احسائی می‌گوید: «اهل منطقه ما به غلفت گردهم
می‌آمدند و به لهو و طرب سرگرم می‌شدند و من در عین
خردسالی، به سیره آنان دلبستگی زیادی داشتم؛ تا آن که
خداوند خواست که مرا از آن حالات رهایی بخشد.» (شرح احوال شیخ
احمد احسائی، عبدالله احسائی، ترجمه محمد طاهر کرمانی، کرمان، سال ۱۳۸۷ هـ.ق، ص ۱۳۴)
۶. ادامه تحصیل در «الأحساء» تا سن بیست سالگی
۷. مهاجرت به کربلا و نجف در سال ۱۱۸۶ هـ.ق (مقارن با
آشوب‌های ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم سعودی به
«الأحساء»)
۸. حضور در درس عالمان بزرگ آن عصر همانند: سید مهدی
بحرالعلوم و آقا محمد باقر وحید بهبهانی

۹. دریافت اجازات نقل روایت از عالمان مشهور همانند:

- ❖ شیخ جعفر کاشف الغطاء
- ❖ سید مهدی بحر العلوم
- ❖ میرزا محمد مهدی شهرستانی
- ❖ آقا سید علی طباطبایی (معروف به صاحب ریاض)
- ❖ شیخ احمد بحرانی دهستانی
- ❖ شیخ موسی فرزند شیخ جعفر کاشف الغطاء
- ❖ شیخ حسین آل عصفور
- ❖ شیخ احمد آل عصفور

۱۰. ادّعی تأثیرپذیری از تفسیر عمیق دو آیه قرآن در عالم رؤیا.
وی مدّعی است در عالم رؤیا، شخصی تفسیر عمیقی از دو آیه قرآن
به او ارائه کرده بود که در وی تأثیر بسزایی داشته است
می‌گوید:

«این رؤیا، مرا از دنیا و آن درسی که می‌خواندم، روی گردان ساخت
و از زبان هیچ بزرگی که به مجلس او می‌رفتم، نظیر سخنان آن
مرد را نشنیده بودم و از آن پس تنها تنم، در میان مردم بود.»
(شرح احوال شیخ احمد احسائی، عبدالله احسائی، ترجمه محمد طاهر کرمانی، کرمان ،
سال ۱۳۸۷ هـ.ق، ص ۱۳۶-۱۳۴).

۱۱. ادعای دریافت پاسخ مسائل در خواب

فرزندش شیخ عبدالله درباره پدرش شیخ احمد می گوید:

«پس از آن که به دلالت یکی از رؤیاهای، به عبادت و اندیشه بسیار پرداخته است، پاسخ مسائل خود را در خواب از ائمه اطهار (ع) دریافت می داشت و در بیداری به درستی و مطابقت آن پاسخها با احادیث پی می برده است» (شرح احوال شیخ احمد احسائی، عبدالله احسائی، ترجمه محمد طاهر کرمانی، کرمان، سال ۱۳۸۷ هـ.ق، ص ۱۳۹-۱۴۱)

۱۲- گرایش به مکاشفه و شهود و نفی برهان و استدلال :

وی در مباحث علمی در مواجهه با ایرادات و اشکالات نظریه اش گفت :

«در طریق من مکاشفه و شهود است نه برهان و استدلال ...» (قصص العلماء، تنکابنی، ص ۳۵).

۱۳. تکیه بر کرسی تدریس و تربیت شاگردان همانند:

الف) سید کاظم رشتی (که بعدها جانشین احسائی شد و در بسط و ترویج افکار وی کوشید)

ب) میرزا حسن گوهر (که شیخ احسائی، پاسخ برخی از نامه‌ها را بدو واگذار می‌کرد.)

و....

۱۴. دریافت کنندگان اجازه نقل روایت

۱. شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر (۰۰۰-۱۲۶۶هـ)

۲. حاج محمد ابراهیم کلباسی؛ {صاحب الإشارات} (۰۰۰-۱۲۶۱هـ)

۳. میرزا محمد تقی نوری

۴. شیخ اسدالله کاظمی شوشتری (صاحب المقابس «۰۰۰-۱۲۳۴هـ»)

۵. ملاعلی برغانی؛

۶. آقا رجبعلی یزدی؛
۷. ملا علی بن آقا عبدالله سمنانی؛
۸. علی بن درویش کاظمی؛
۹. محمد تقی فرزند احساسایی؛
۱۰. علی نقی فرزند احساسایی (۰۰۰-۱۲۴۶)؛
۱۱. شیخ مرتضی انصاری (۰۰۰-۱۲۸۱)؛
۱۲. شیخ محمد حجه الاسلام مامقانی (۰۰۰-۱۲۶۹ هـ)
۱۳. شیخ عبدالوهاب بن محمد علی قزوینی (۰۰۰- بعد از ۱۲۶۰ هـ)
- ۱۴- سیدعبدالله شبّر (۰۰۰-۱۲۴۱ هـ)
- ۱۵- شیخ حسن جوهر (۰۰۰-۱۲۶۶ هـ)

تذکر:

۱. شیخ احسائی فتوای شاذ مهمّ فقہی نداشت که خرق اجماع کرده باشد.
۲. در دههٔ اول و دوم تدریس آراء مخالف و شاذّ ابراز نکرده بود.
۳. شاگردان وی ، لزوماً شیخیه و تابع آراء احسائی قلمداد نمی‌شوند.
۴. بر موافقان آراء شیخ در زمان حیات، شیخیه مصطلح امروزی اطلاق نمی‌شود.

۱۵. تألیفات و آثار قلمی

الف) آمار مختلفی از آثار وی ارائه شده ، حداقل ۹۳ کتاب و رساله های کوچک در علوم مختلف و حداکثر ۱۳۱ جلد برشمرده شد .

ب) بیشترین تألیفات ، پاسخ به سؤالات و یا توضیحات و شروح در زمینه های ادبیات عربی، ریاضیات، فقه و اصول ، تفسیر و حدیث، اخلاق و تاریخ ، حکمت الهی و فلسفه ، احکام و عقائد، موسیقی و طب، علوم غریبه (جفر و رمل و...) می باشد

ج) مهم ترین و مشهورترین آثار مکتوب عبارت است از :

۱. شرح الزیارة الجامعه الکبیره
۲. شرح «العرشیه» صدرالدین شیرازی
۳. شرح «المشاعر» صدرالدین شیرازی
۴. الفوائد

موضع گیری عالمان عصر در برابر افکار و عقاید احسائی

۱. تأکید و تمجید ← از سوی شاگردان
۲. نقد و عدم پذیرش کامل آرای احسائی
۳. انتقاد جدی و تکفیر

جریان تکفیر

۱. توقف در قزوین در سفرش از کرمانشاه به سوی مشهد در سال ۱۲۳۷ هـ ق
۲. مناظره و مباحثه در جلسه بازدید احسائی از شیخ محمد تقی برغانی
۳. به نتیجه نرسیدن تلاش رکن الدوله، علینقی میرزا، حاکم قزوین برای آشتی
۴. نسبت عقاید غلو آمیز، تحریک عالمان کربلا و سران دولت عثمانی
۵. نشر حکم تکفیر شیخ در ایران، عراق و حجاز
۶. مطالعه آثار شیخ از سوی برخی و تأیید اعلام حکم تکفیر

۷. اسامی بعضی از تکفیرکنندگان

۱. حاج ملا محمد تقی قزوینی ، معروف به شهید سوم.
۲. آقا سید مهدی فرزند صاحب ریاض
۳. حاج ملا محمد جعفر استر آبادی
۴. آخوند ملا آقا دربندی، مؤلف کتاب اسرار الشهاده
۵. شریف العلماء مازندرانی، استاد شیخ انصاری
۶. آقا سید ابراهیم قزوینی، مؤلف کتاب ضوابط الاصول
۷. شیخ محمد حسن، صاحب جواهر الکلام
۸. شیخ محمد حسین، صاحب فصول

برخی از عقائد شیخیه

۱. جایگاه ائمه (ع) در عالم آفرینش

الف) علل اربعه عالم بودن (العلة الفاعلية، العلة المادية، العلة الصورية ، العلة الغائية)

شیخ احمد احسائی در شرح زیارة الجامعة الكبيرة (ص ۳۸۵ چاپ سنگی)

ب) تفویض امور عالم (نظیر رزق ، احیاء ، اماته و...) به ائمه (ع)

سید کاظم رشتی در شرح خطبه تطنجیه (ص ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲) از امام علی(ع) نقل کرد:

«... أنا ولي الله في أرضه و المفوض اليه امره ، و الحاكم في عباده أنا أحيي و أميت ، و أنا أخلق و أرزق ، أنا أبدي و أعيد، أنا مظهر الأشياء كيف أشاء»

(ج) تصريح به تفويض استقلالي ، ميرزا موسي اسكوي در كتاب ا حقاق الحق
ص ٣٩٥-٣٩٦ :

«... فالمنصف إذا نظر في هذه الأخبار بعين الدقة و الاعتبار ، و جانب التعصب
و الأغيار ، عرف بلاغبار أنّها لاتنافي ما ذكرنا من التفويض الحق ، بل كلها
ظاهرة في التفويض المتعارف عند العرف ، و هو الاستقلال ، و منصرفه اليه
، لأنه الفرد الشايح ، ثم كيف تكون نسبة تلك الصفات اليهم (ع) مطلقاً
تفويضاً باطلاً...»؟

ملاحظات و نقد و بررسی اجمالی

۱. اصطلاح شناسی تفویض

الف) تفویض در لغت: واگذار کردن کاری به دیگری و حاکم گردانیدن او در آن کار

ب) فرقه های «مفوضه»:

۱. مفوضه ← در موضوع فعل صادر از انسان (بحث جبر و اختیار) = قدریه
← معتزله

۲. مفوضه ← در موضوع معنی شناسی صفات الهی ← واگذاری شناخت
«صفات خبریه» مانند: یدالله، وجه ربّک و... به خداوند با هدف گرفتار نشدن
در دام «تجسیم و تعطیل» و در «تأویل».

۳. مفوضه ← در موضوع خلق و تدبیر و ربوبیت عالم.

مفوضه گروهی از غلات هستند که آفرینش و اداره عالم هستی را به غیر خداوند نسبت می دهند.

ج) تفویض در اصطلاح علم کلام: «اعتقاد به این که خداوند متعال پس از آفرینش بندگان، آنان را به خود وا گذاشت تا هر کاری که می خواهند بکنند؛ بدون این که در اعمال آنان، نقشی داشته باشد». تفویض غلو آمیز، اعتقاد به خلق و تدبیر و ربوبیت مستقل برای غیر خداوند است.

۲. بررسی اجمالی کاربرد تفویض در معانی مختلف در احادیث شیعه.

۲/۱. تفویض در امر دین

الف) تفویض بیان و تشریح حلال و حرام به پیامبر(ص) یا امامان معصوم(ع) به صورت مستقل و بدون ارسال وحی ← این نوع تفویض مخالف صریح آموزه های قرآنی است.

ب) واگذاری بیان برخی از احکام و تأیید آن توسط وحی.

روایات آن را تأیید می کند: بحارالانوار، ج ۲۵، ث ۳۱۲؛ و جلد ۳، ص ۳۴۴؛ و

جلد ۱۰۱، ص ۳۴۲.

۲/۲. تفویض اداره جامعه اعم از امور سیاسی، تعلیم و تربیت و... به پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) ← سازگاری با نصوص کتاب و سنت دارد
مثل:

«ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» سوره حشر، آیه ۷

۲/۳. تفویض بیان علوم، احکام و معارف دینی ← که مأموریت اصلی پیامبر(ص) است.

» لتبیین للناس«

۲/۴. تفویض در تطبیق سازی حکم ← طبق ظاهر شرع یا با استفاده از علم
خدادادی.

۲/۵. تفویض در سرپرستی اموال عمومی مثل انفال و نیز اموال مقرر در شرع
مثل خمس و زکات و تصرف و بخشش آنها.

ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۲۶-۳۵۰.

۲/۶. تفویض در آفرینش، میراندن و زنده کردن، روزی رساندن و... که به دو صورت قابل تصور است:

الف) به نحو استقلالی بدون هیچ دخالتی از سوی خداوند.

ب) به صورت واسطه در فیض، غیر استقلالی، و حفظ نسبت فعل به خداوند.

تفویض منهی، تفویض استقلالی است که همواره مورد انکار و اعتراض ائمه (علیهم السلام) و اصحاب آنان بوده است.

مفوضه از دیدگاه پیشوایان معصوم (ع)

طبق ادله، نسبت هر گونه وصفی که جنبه الوهیت و عبودیت دارد به غیر خداوند جایز نیست. برخی از روایات رسیده از ائمه (ع) چنین است:

۱- امام صادق (ع) در ردّ کسانی که می گفتند: «ائمه رزق و روزی بندگان را اندازه گیری می کنند» فرمود:

«به خداوند سوگند! ارزاق ما را جز خداوند، تقدیر و اندازه گیری نمی کند. من خود، به غذایی که برای خانواده ام احتیاج داشتم، سینه ام تنگ و فکرم مشغول شد، تا این که رزق آنان را، تأمین کردم و نفسی به راحتی کشیدم». (بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۰۱)

۲- امام رضا(ع) وقتی که شنید برخی، صفات خداوند ربّ العالمین را به

حضرت علی(ع) نسبت می دهند، بدنش لرزید و عرق از سر و رویش

جریان پیدا کرد و فرمود:

«منزه است خداوند! منزه است خداوند از آن چه ظالمان و کافران درباره

او می گویند! آیا علی(ع) خورنده ای در میان خورندگان، نوشنده ای در

میان نوشندگان، ازدواج کننده ای در میان ازدواج کنندگان و گوینده ای

در میان گویندگان نبود؟!»

آیا او نبود که در مقابل پروردگار خود، در حالی که خاضع و ذلیل بود، به نماز می ایستاد و به سوی او، راز و نیاز می کرد؟ آیا کسی که این صفات را دارد، خدا است؟ اگر چنین است پس باید همه شما خدا باشید؛ چون در این صفات، با علی (ع) مشترک می باشید؛ صفاتی که همه آن ها، دلالت بر حدوث موصوف آن ها دارد».

آن گاه در جواب پرسش راوی - که معجزات آن حضرت (ع) را دلیل غالیان برای الوهیت او ذکر کرده بود - فرمود:

«اما معجزاتی که از او به ظهور رسیده، فعل خودش نبوده؛ بلکه فعل

قادری بود که شباهت به مخلوق ها نداشت». (بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۰۱)

۳- از امام رضا(ع) درباره غالیان و مفوضه سؤال شد؛ آن حضرت در جواب فرمود: غلات، کافراند و مفوضه ، مشرک».

سپس هر گونه ارتباطی با آن ها - حتی کمک کردن به وسیله یک کلمه - را موجب خروج از ولایت خدا و رسول و اهل بیت(ع) دانستند. (ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۲۸)

۴- امام رضا(ع) در حدیثی فرمود:

«کسی که گمان کند، خداوند عزوجلّ کار آفرینش و روزی راه، به حجت های خود (پیامبر(ص) و ائمه(ع)) واگذار کرده است، قائل به تفویض شده و مشرک گردیده است». (بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۲۹)

۵- و نیز از آن حضرت درباره تفویض سؤال شد، امام در پاسخ فرمود:

«خداوند متعال، امر دینش را به پیامبر(ص) واگذار کرد و فرمود: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (حشر/۷)؛ «هر آن چه را رسول به شما فرمان می دهد، برگزید و از آن چه شما را باز دارد، بازایستید»؛ اما امر خلق و رزق را به او واگذار نکرد».

سپس با تصریح به آفریدگاری خداوند، آیه ۴۰ سوره روم را یادآوری شد، و بدین وسیله به شرک مفضّله اشاره فرمود. (بحارالانوار، ج ۲۵)

۲. نزول وحی بر پیامبر (ص) به اذن و امر امام علی (ع)

الف) سید کاظم رشتی در شرح خطبه تطنجیه، ص ۲۹۳-۲۹۴:

«... قال إن جبرئیل ما دخل علی النبی ﷺ مرّة الا وقد استأذن من

علی ﷺ فكان يدخل علی النبی ﷺ ... باذن علی ﷺ... لانّ العالم كله

مثل وهياكل لعلی ﷺ»

ب) ميرزا موسى اسكوئي در كتاب احقاق الحق، ص ٣٩٢:

«والحال أنهم عليهم السلام، قطعاً أكمل و أشرف و أقدم من الملائكة ، و علة لعلّتهم و وسائل لا يجادهم مادتهم و صورتهم، وأنهم لا يتصرفون في شيء و لا يخطون قدماً عن قدم إلاّ بإذنهم عليهم السلام كما في رواية المقداد بن الأسود، قال: «قال لي مولاي يوماً... إلى أن قال: «يا بن الأسود، أنا حجة الله على الخلق من سماواته و أرضه و ما في السماء ملك يخطو قدماً على قدم إلاّ بإذني...».

ملاحظات:

الف) قرآن در وصف ملائکه:

«بل عبادٌ مكرمون. لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون».

أنبياء/ ۲۶-۲۷

ب) نزول ملائکه و روح به امر پروردگار:

«تنزل الملائكة والروح فيها بإذن ربهم من كل أمر».

قدر/ ۴

ج) جبرئیل به امر الهی، تعلیم دهنده وحی به پیامبر ﷺ:

«و ما ینطق عن الهوی . ان هو الا وحیٌ . عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى».

النجم / ۳ - ۵

د) علی عَلَيْهِ السَّلَام نفس النبی ﷺ است به دلالت آیه ۶۱ سوره آل عمران:

«... وانفسنا و انفسکم»، پس آیا جبرئیل به امر علی عَلَيْهِ السَّلَام بروی نازل می شود؟!!

۳. معاد جسمانی

۲.۱. پذیرش اصل «معاد جسمانی» از سوی شیخ احسائی

۲.۲. معنای متداول و مصطلح معاد جسمانی نزد عموم متکلمان

۲.۳. معنای جسد و جسم نزد شیخ احسائی

وی، در این باره آورده است: «... إِنَّ الْإِنْسَانَ لَهُ جِسْدَانِ وَ جِسْمَانِ : فَأَمَّا الْجِسْدَ الْأَوَّلَ فَهُوَ مَا تَأَلَّفَ مِنَ الْعُنَاصِرِ الزَّمَانِيَّةِ. وَ هَذَا الْجِسْدُ كَالثَوْبِ يَلْبَسُهُ الْإِنْسَانُ وَ يَخْلُصُهُ وَ لَا لَذَّةَ لَهُ وَ لَا أَلْمَ وَ لَا طَاعَةَ وَ لَا مَعْصِيَةَ ... وَ أَمَّا الْجِسْدَ الثَّانِي فَهُوَ الْحِسْدُ الْبَاقِي وَ هُوَ طِينَتُهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا ... وَ هَذَا الْجِسْدُ الْبَاقِي هُوَ مِنْ أَرْضٍ هَوْرَ قَلْبَا وَ هُوَ الْجِسْدُ الثَّانِي الَّذِي فِيهِ يَحْشَرُونَ وَ يَدْخُلُونَ بِهِ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ ...؛ شرح الزيارة، ج ۴، ص ۲۵-۲۸؛ شرح العرشية، ج ۲، ص ۱۸۹-۱۹۰.»

بر این اساس می‌گویند، آدمی، دو جسد و دو جسم دارد : جسد اول ، کالبد ظاهری ما است که از عناصر زمانی تشکیل یافته و از عوارض حیات دنیوی است، پیدا است که این جسد ، در بردارنده‌ی حقیقت انسانی نیست؛ زیرا، در عین کاهش و افزایشی که در آن روی می‌دهد، حقیقت فرد و صحیفه‌ی اعمال او کاهش و افزایش نمی‌یابد . جسد اول، در واقع، به منزله‌ی جامع‌ای است که بر تن داریم. این جسد در قبر، تجزیه و زوال می‌پذیرد و سرانجام، به عناصر تشکیل دهنده‌ی خود در طبیعت باز می‌گردد.(شرح الزیارة الجامعه، ج ۴ ، ص ۲۶-۲۷ ، ۲۹ ؛ شرح العرشیه، ج ۲، ص ۱۸۹).

آدمی را جسد دومی نیز هست به نام جسد هور قلیایی که ویژگیهای فناپذیر جسد اول را ندارد و در قیامت برانگیخته می‌شود در حدیث آمده است که «طینت» آدمی، در قبر، به صورت «مستدیر» باقی می‌ماند. این طینت، همان جسد دوم است. معنای مستدیر ماندن آن، این است که هیئت پیکری و ترتیب اندام‌های رادر دل خاک از دست نمی‌هد، این جسد، مرکب از عناصر مثالی و لطیف زمین هورقلیا است که عناصری برتر از عناصر دنیا هستند.

جسد دوم ، پیش از مرگ، در باطن جسد اول نهفته است و پس از زوال آن در خاک، خلوص یافته ، در قبر بر جا می ماند، اما به سبب لطافت اش ، قابل رؤیت نیست.

مرگ آدمی ، مفارقت روح از این دو جسد است و این مفارقت ، با جسم اوّل صورت می گیرد که حامل روح در عالم برزخ است. جسم اوّل، جسمی است لطیف و اثیری که صورت دهنده ی آثار و قوای روح در حیات برزخی انسان است، همچنان که جسد مادّی، صورت دهنده ی آثار حیات دنیوی او است. آن چه در همه ی این نشئات، هویت شخص را ثابت می دارد، جسم اصلی و حقیقی او است (جسم دوم) که جز در فاصله ی دو نفخه ی صور، از روح جدا نیست. با دمیدن نفخه ی نخست (نفخه ی صعق) جسم اوّل ، از روح جدا می گردد و از میان می رود و آن چه پس از نفخه ی دوم (نفخه ی بعث) حشر می یابد، جسم دوم به همراه جسد دوم است.

احسایی، تأکید می‌کند که بدن اخروی، انسان – که عبادت از مجموع جسم دوم و جسد دوم است – همان بدن دنیوی انسان است، با این تفاوت که بدن دنیوی، کثیف و متراکم است، اما بدن اخروی، از تصفیه‌های متعدد عبور کرده و لطیف و خالص شده است.

وی از همین جا نتیجه می‌گیرد که به معاد جسمانی معتقد است.

توضیحاتی درباره‌ی بدن هور قلیایی

یکی از مهمترین اندیشه‌های شیخ احمد احسایی «بدن هور قلیایی» است که که این بدن در شهر «جابلقا و جابرسا» قرار دارد. او به گمان خود، با این نظریه سه مسأله مهم دینی و عمیق فلسفی را تحلیل نموده است؛ یعنی، معراج جسمانی را با این عقیده تفسیر کرده و هر سه را از یک باب می‌داند. او نه تنها زمین محشر را «هور نقلیایی» می‌داند؛^۱ بلکه معتقد است که امام زمان علیه السلام نیز با بدنی غیر عنصری و تنها هور قلیایی و در شهر «جابلقا و جابرسا» زندگی می‌کند. برای روشن شدن بحث لازماست در ابتدا این واژگان نامأنوس و مأخذ آنها را توضیح دهیم؛ سپس دیدگاه شیخیه را نقل کرده، ان گاه به نقد و بررسی آن پردازیم.

واژه شناسی

عبدالکریم صفی پور می گوید: «جابلص (بفتح باء و لام یا به سکون لام) شهری است به مغرب و لیس و راء انسی، و جابلق شهری است به مشرق برادر جابلص».^۲

اما وی اشاره ای به هور قلیا ننموده است. در پاورقی برهان قاطع آمده است: «هور قلیا ظاهراً از کلمه عبری «هبل» به معنای هوای گرم، تنفس و بخار و «قرنئیم» به معنای درخشش و شعاع است، و کلمه مرکب به معنای تشعشع بخار است».^۳ خلف

تبریزی گوید: «جابلسا (بضم بای ابجد و سکون لام و سین بی نقطه بآلف کشیده) نام شهری است در جانب مغرب گویند هزار دروازه دارد و در هر دروازه هزار پاسبان نشسته اند.

برخی به جای «لام»، رای قرشت آورده گویند شهری است به طرف مغرب؛ لیکن در عالم مثال، چنان که گفته‌اند: «جابلقا و جابرسا و همامدینتان فی عالم المثل» و به اعتقاد محققان «منزل آخر سالک است در سعی و صول قید به اطلاق و مرکز به محیط». ^۱ و سپس گوید «جابلقا» منزل اول سالک می‌باشد.

شیخ احمد احسایی معتقد است که «هور قلیایی»، لغتی سریانی و از زبان صابئین گرفته شده است. ^۲

به احتمال قوی ۷ شیخ احمد سه واژه «هور قلیایی»، «جابلقا» و «جابرسا» را از شیخ اشراق گرفته باشد.^۳ البته این کلمات در بعضی از روایات نیز به کار رفته است و شیخ احمد - که گرایش اخباری‌گری داشته و برخی از اصطلاحات فلسفی را مطالعه کرده بود - به تلفیق و ترکیب آنها پرداخت. او از اندیشه‌های باطنی مذهب اسماعیلیه نیز کمک گرفت و از مجموع آنها مذهب «جسم لطیف یا «جسم پاک» و... وجود دارد؛ مثلاً «هانری کرین» معتقد است: «ارض ملکوت هور قلیا، ارض نورانی آیین مانوی در عالم ملموس اما ورای حسّ است و باعضوی که خاص چنین ادراکی باشد، شناخته می‌شود. و به نوعی از مسیحیت و اندیشه مسیحیان درباره جسم لطیف داشتن عیسی متأثر است».^۴

ظاهراً اولین کسی که اصطلاح «عالم هور قلیایی» را در جهان اسلام مطرح کرد،

سهروردی است.

وی در فلسفه اشراق (در بحث از «احوال اسالکین») پس از توضیح انوار قاهره انوار معلّقه، می‌گوید: «آنچه ذکر شد احکام اقلیم هشتم است که جابلق و جابرص و هور قلیای شگفت در آن قرار دارد».^۱

در «مطارحات» آمده است: «جمیع سالکان از امم انبیای سابق نیز، از وجود این اصوات خبر داده و گفته‌اند که این اصوات در مقام جابرقا و جابرصا نیست؛ بلکه در مقام هور قلیا است که از بلاد افلاک عالم مثالی است».^۲ در این عبارت از آن دو شهر شمرده شده است. «شهر زوری» نیز همین گونه ادعا کرده است.^۳

مقصود از آن که «هور قلیا» را اقلیم هشتم شمرده‌اند، این است که تمام عالم جسمانی، به هفت اقلیم تقسیم می‌شود و عالمی که مقدار داشته و خارج از این عالم باشد، اقلی هشتم است. خود آن اقلیم نیز، به هفت اقلیم قابل تقسیم است؛ اما چون آگاهی و دانش ما از آن اقلیم اندک است، ان راتنها یک اقلیم قرار داده‌اند.^۴

۳- معراج پیامبر (ص)

احسایی ، معتقد بود که معراج جسمانی، طبق برداشت از ظاهر آیات و روایات و فهم متعارف مسلمانان ، مستلزم خرق و التیام است و خرق و التیام نیز محال است. در نتیجه ، پیامبر اسلام (ص) در هر فلکی، جسمی متناسب با آن را داشتند. (شیخی گری، بابی گری، مرتضی مدرس چهاردهی، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۵ش.)

البته ، شاید سخن شیخ احمد احسایی در شرح جمله « مستجیر بکم » از زیارت جامعه، دلالت بر تجدید نظر و برگشت وی از نظریّه سابق در باب معراج جسمانی پیامبر (ص) باشد، چنان که آورده است:

... ولهذا صعد النبي (ص) ليلئ المعراج بجسمه الشريف مع ما فيه من البشريه
الكثيفه و بنيابه التي عليه و لم يمنعه ذلك عن اختراق السماوات والحجب و
حجب الأنوار ، لقلئ ما فيه من الكثافته، ألا تراه يقف في الشمس و لا يكون
له ظلّ من أن ثيابه عليه كاضمحلالها في عظيم نوريته و كذلك حكم اله
بيته (ع)

در هر حال این سخنان ، مخالف قول مشهور و برداشت عمومی و عرفی از
مسئله‌ی معراج پیامبر اکرم (ص) و کیفیت زندگی ظاهری آن حضرت است.

۴ - محل زندگی و حیات حضرت مهدی (عج)

۴.۱-

شیخ احمد احسایی، امام زمان علیه السلام را زنده و در عالم هورقلیا می‌داند. وی می‌گوید: «هورقلیا ملک آخر است که دارای دو شهر جابرسا - که در مغرب قرار دارد - و جابلقا - که در مشرق واقع است - می‌باشد. پس حضرت قائم علیه السلام در دنیا در عالم مثال نیست؛ اما تصرفش به گونه‌ای است که به صورت هیکل عنصری می‌باشد و با مثالش در مثال، و با جسدش در اجساد، و با جسمش در اجسام، و با نفس خود در نفوس، و با روحش در ارواح است».^۱

۱. «جوامع الكلم» رساله دمشقیه، قسمت ۲، ص ۱۰۳.

۴.۲- امام زمان (عج) هنگام غیبت در عالم هورقلیا است و هرگاه بخواهد به «اقالیم سبعة» تشریف بیاورد، صورتی از صورت‌های اهل این اقالیم را می‌پوشد و کسی او را نمی‌شناسد. جسم و زمان و مکان ایشان لطیف‌تر از عالم اجسام بوده و از عالم مثال است. («جواهر الکلم» رساله‌ی رشتیه، قسمت ۳، ص ۱۰۰).

۴.۳- او در جواب ملا محمد حسین اناری - که از لفظ هورقلیا سؤال کرده بود - گفت: «هورقلیا به معنای ملک دیگر است که حدّ وسط بین عالم دنیا و ملکوت بوده و در اقلیم هشتم قرار دارد. و دارای افلاک و کواکبی مخصوص به خود است که به آنها جابلقا و جابرصا می‌گویند.» («جوامع الکلم» رساله به ملا محمد حسین، رساله ۹، ص ۱، «شرح عرشیه»، ج ۲، ص ۶۲).

سید کاظم رشتی، مهم‌ترین شاگرد شیخ احمد نیز گفته‌است: «جابلقا و جابرسا در سفر اول - که سفر از خلق به حق است - قرار دارد. این سفر (بلکه این شهر)، دارای محله‌های متعددی است که محلء نوزدهم آن «حظيرة القدس» و محل پرنندگان سبز و صور مثالیه است. جابلقا و جابرسا دو محله از این شهر می‌باشند که هر کدام از آنها دارای هفتاد هزار درب است و در کنار هر دری هفتاد هزار امت وجود دارد که به هفتاد هزار زبان با یکدیگر صحبت می‌کنند و هر زبانی با زبان دیگر هیچ مشابهتی ندارد».^۳

از دیگر آرای ویژه‌ی احساسی، آن است که وی درباره‌ی زندگی امام زمان علیه السلام معتقد است که آن حضرت، در عالم هورقلیا، به سر می‌برند و هر گاه بخواهند به اقلیم سبعة تشریف بیاورند، صورتی از صورت‌های اهل این اقلیم را می‌پوشند جسم و زمان و مکان ایشان، لطیف‌تر از عالم اجسام، و از عالم مثال است. و به جهت آن که نفس ایشان، حقیقت هر چیز را می‌بیند و از تخیلات و تصوّرات به دور است، پس بهشت را بنفسه، نه با صورت آن بهشت، می‌بیند.^۳

۳. رک : جوامع الکلم، شیخ احمد احساسی، رساله‌ی دوم، شیخیگری، بابیگری، ص ۷۴، (به نقل از : سید محمد هاشمی کرمانی، مؤلف کتاب تاریخ و مذاهب کرمان.)

علاوه بر آن، یکی از آثار مکتوب شیخ احمد احسائی، رساله‌ای است به نام *حیة النفس* در باب اصول عقاید که به دست شاگردش، سید کاظم رشتی، به زبان فارسی ترجمه شد، در این کتاب، از وجود مبارک امام زمان علیه السلام و تولّد و نسب او و لزوم شناخت امام علیه السلام و عقیده به ظهور وی و... همانند آرای علمای معروف شیعه،

سخن به میان آمده است، ولی اختلافاتی با اعتقادات شیعه وجود دارد. مثلاً، شیعه می‌گوید، امام دوازدهم، زنده است و با قالب جسمانی خود، مرور ایّام می‌کند تا روزی که اراده کند و ظاهر شود، امّا شیخی‌ها، با این عقیده مخالف هستند و می‌گویند، امام دوازدهم علیه السلام با قالب روحانی زنده است. آزادی او هم به دست خودش نیست، بلکه مانند سایر بندگان خدا، تقدیر و سرنوشت اش به دست ذات باری تعالی است.

در تعقیب این نظریه، شیخیّه می‌گویند، روح امام دوازدهم، قابل انتقال است و اکنون از بدن یک نفر به بدن دیگری منتقل می‌شود. به این طریق که وقتی قالب جسمانی از بین رفت، روح آن امام، به جای این که محو شود، مکان دیگری، یعنی کالبد دیگری را برای خود انتخاب می‌کند و به این طریق زندگی‌اش را می‌گذراند و زنده است.^۱

۱. ر. ک: شیخی گری، بابی گری، ص ۴۱ (به نقل از «کنت دو گوینو» وزیر مختار اسبق دولت فرانسه در دربار ایران، در کتاب سه سال در ایران)

۵. نقد و بررسی برخی از افکار شیخیه

یکم. با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که شیخ احمد، اصطلاحاتی را از فلسفه اشراق گرفته و بدون آن که به عمق آنها پی ببرد، آنها را به عنوان مشخصه‌های اصلی آیین و مذهب خود قرار داده است. پیروان مکتب او نیز در توجیه این کلمات، به تناقض‌گویی مبتلا شده‌اند. این تهافت‌گویی در کلمات شیخ احمد و رمز و تأویل و باطن‌گرایی در آنان، باعث شد که فرزندان او به نام‌های محمد و علی - که از عالمان و فرهیختگان بودند - به انکار روش پدر و بلکه گاهی استغفار بر او و گاهی به تکفیر او مشغول شوند.^۱

۱. روضات الجنات، ج ۱، ص ۹۲، دائره المعارف، تشیع، ج ۱ ص ۵۰۲.

دوم. تحلیل این بدن هورقلیایی و اعتقاد به حیات امام زمان علیه السلام با بدن هورقلیایی
۷ در واقع به معنای انکار حیات مادی امام زمان علیه السلام روی این زمینه است؛ زیرا اگر
مراد آن است که حضرت مهدی علیه السلام در عالم مثال و برزخ چه برزخ اول یا برزخ دوم -
زندگی می‌کند. آن چنان که قبر را آنان از عالم هورقلیا می‌دانند - پس آن حضرت
حیات با بدن عنصری ندارد و حیات او مثل حیات مردگان، در عالم برزخ است و این
با احادیثی که می‌گویند: «لولا الحجة لساخت الارض باهلها» و یا حدیث «لو لم یبق
من عمر الدنيا...»، هیچ سازگاری ندارد. و بلکه دلیل عقلی می‌گوید باید غایت و هدف
خداوند از آفرینش انسان زمینی همیشه روی زمین وجود داشته باشد. علاوه بر آن که
اعتقاد به این گونه حیات برای امام زمان علیه السلام، مثل اعتقاد به حیات تمام مردگان در عالم
برزخ است و این عقیده، با عقیده به نفی حیات مادی هیچ منافاتی ندارد.

سوم. وقتی شیخ احمد ، عالم هورقلیا را حد وسط بین دنیا و ملکوت معرف می کند ، معلوم می شود که هنوز ایشان معنای عالم ملکوت را – که همان عالم مثال است- نفهمیده و یا بین ملکوت و جبروت خلط نموده است. و باید از آنان پرسید آیا بین عالم مادی و عالم مثال نیز برزخی وجود دارد؟!

چهارم . این سخن که حضرت مهدی (عج) با بدن هور فلیایی زندگی می کند، صرفاً یک ادعای بدن دلیل است و هیچ دلیل عقلی یا نقلی بر آن اقامه نشده است.

پنجم. شیخ احمد وقتی به شرح زیارت جامعه کبیره پرداخته است چون نتوانسته جمله «ارواحکم فی الارواح و اجسادکم فی الاجساد و...» را به درستی تحلیل کند، دچار این اشتباهات فاحش گردیده است.

ششم. شیخ احمد احساسی، چون به معنای لذت و الم - که هر دو نوعی از ادراک هستند - توجه نکرده است و تنها لذت و الم را مادی پنداشته، خواسته است برای آخرت نیز عذاب و نعمت مادی فرض کند؛ از این رو گرفتار بدن هورقلیایی شده تا بتواند مشکل آخرت را حل کند در حالی که اولاً لذت و الم عقلانی، فوق حسی است و ثانیاً لذت و الم عقلانی اخروی را باید با دلیل عقلی و لذت، و الم حسی را با دلیل نقلی اثبات نمود؛ نه با این ادعاهای واهی و بی دلیل.

هفتم. شیخ احمد، بر اساس یه اصول نادرستی که در فلسفه پی‌ریزی کرد (مثل اصالت وجود و ماهیت) ۷ و نفهمیدن برخی دیگر از اصول (مثل معنای مجرد، غیب مطلق، مضاف و شهادت مطلق و مضاف و کیفیت تکامل برزخی) یک بنیان فکری را پی‌ریزی کرده است و چون قابل دفاع نیست، پیروان او همیشه با این حربه که سخنان او رمز و کنایه است، می‌خواهند خود را رهایی بخشند.

هشتم. در قرن سیزدهم، گزاف‌گویی و به کار بردن واژه‌های نامأنوس و الفاظ مهمل، بسیار رایج بوده و حتی عوام مردم اینها را نشانه علم و دانش می‌پنداشتند و بعید نیست شیخ احمد و نیز سیدکاظم رشتی، به جهت خوشایند جاهلان و عوام، به این واژه‌ها و کلمات روی آورده باشند.

نهم . نتیجه سخنان شیخ احمد، پیدایش مذاهب ضالّه بابت و بهائیت و سرانجام بی دینی به اسم آیین پاک به وسیله کسروی بود و این مدعیان عمل و نتایج اسفبار سخنان شیخیه، خود محک و ملاک خوبی بر ضعف و سستی این سخنان است.

خوب است داوری

پایانی در باب انحراف اعتقادی احساسی را از اسوهی عارفان، آیت حق، سید علی آقا قاضی (... - ۱۳۶۶ ه.ق) - استاد علامه طباطبایی، که می‌گفت، هر چه دارم از سید علی آقا قاضی دارم - بشنویم.

وقتی از وی پرسیدند: «نظر شما درباره‌ی شیخیه چیست؟». قاضی فرمود: «آن کتاب شرح زیارت شیخ احمد احساسی را بیاور و نزد من بخوان.»
او، آن کتاب را آورد و خواند. آقای قاضی فرمود: «این شیخ، می‌خواهد در این کتاب، ثابت کند که ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست و همه‌ی کارها که ایجاد می‌شود، مربوط به اسما و صفات خدا است و اتحادی میان اسما و صفات با ذات خدا وجود ندارد. بنابراین، شیخ احمد احساسی، ذات خدا را مفهومی پوچ و بی اثر و صرف نظر از اسما و صفات می‌خواند، و این، عین شرک است.»^۱

وجود عقاید فاسد در میان نوشته‌های احساسی، نه تنها از سوی منتقدان مطرح بود، بلکه بعضی از کسانی که از وی اجازه‌ی روایت داشته‌اند، بی‌تمایل به نقد افکار او نبودند^۲

۲. جریان شهادت آقا سید مهدی و شریف العلماء مازندرانی و حاج ملا محمد جعفر استرآبادی و سید کاظم رشتی را مبنی بر وجود عبارت‌های کفرآمیز، در کتاب شیخی‌گری، ص ۱۹ و بررسی عقاید و ادیان، مصطفی نورانی اردبیلی، ص ۴۶۲، بخوانید.

به عنوان مثال می‌توان از ملا محمد علی برغانی (۱۱۷۵-۱۲۶۹) فرزند

ملا محمد ملائکه و برادر کهنتر شهید ثالث نام برد. وی پس از تحصیل در اصفهان و قم و عتبات، از درس عالمان بزرگ و نامدار، بهره برد و به اخذ اجازات روایی و اجتهاد نایل شده بود. او، سرانجام، شیفته‌ی شیخ احمد احسایی شد و از او اجازه‌ی روایت گرفت. به دلیل گرایش به آرای احسایی، در ماجرای اختلاف پیروان احسایی با متشرّعه و نیز در مجلس مناظره‌ی شهید ثالث با احسایی، میانجی‌گری کرد و از احسایی خواست تا رساله‌ای در تعدیل نظریّات خود بنویسد. احسایی، این خواسته را اجابت کرد و رساله‌ای مشهور به «توبه نامه» نوشت، ولی این تلاش، ثمری نداشت.^۱

۱. دانش نامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۱۲۰.

فرقة شناسی

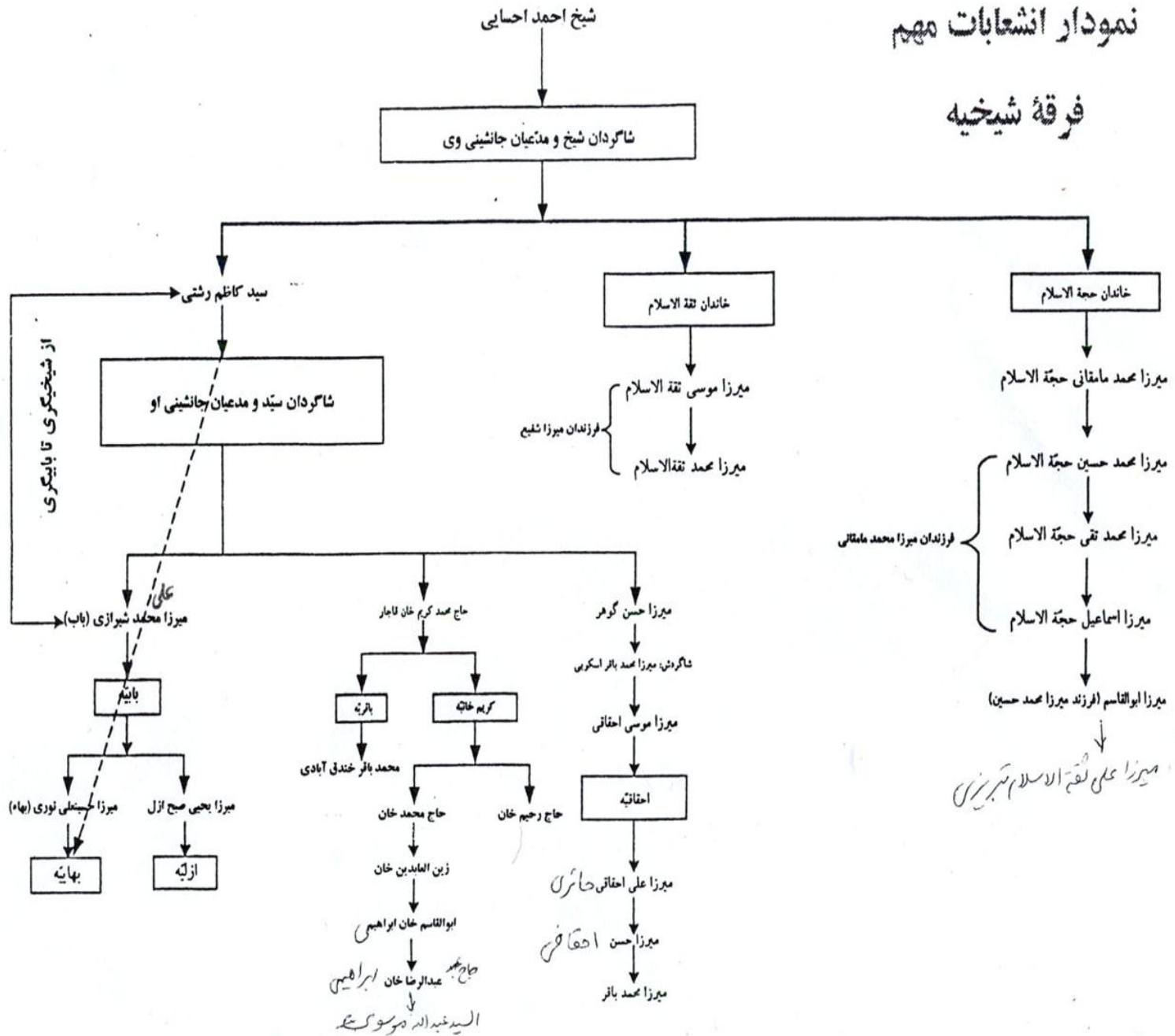


«باب»
و جریان شناسی انحرافی
«بابیت»

عزالدین رضانژاد

نمودار انشعابات مهم

فرقه شیخیه



نمودار انشعابات مهم

فرقه شیخیه

